

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در فرمایش مرحوم شهید صدر (رضوان الله تعالی علیه) بود و گفتیم ایشان به تبع استادشان مرحوم آقای خوئی در تزاحم، می‌فرمایند «و الصحيح هو ذلك»، یعنی تضاد اتفاقی شرط نیست. عبارت ایشان این است: «هل يشترط في التزام بين الخطابين أن يكون التضاد بين متعلقيهما اتفاقياً لا دائماً أو لا يشترط ذلك؟». ایشان در استدلال تقریباً همان مشی مرحوم آقای خوئی را طی کردند یعنی مسئله را در دو صورت دنبال کردند.

الف- تضاد بین المتضادين و لا ثالث لهما

ب- تضاد بین المتضادين و لهما ثالث.

کلام ایشان در مورد اول یعنی «ضدان لا ثالث لهما» را ذکر و مناقشه‌اش را بیان کردیم.

ادامه کلام مرحوم صدر

ایشان در «ضدان لهما ثالث» به تبع استادشان مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند تعارض بین الاطلاقين امکان دارد ولی بین الخطابين محال است. مثلاً وقتی مولا فرموده در طلوع فجر هم باید نماز بخوانی و هم راه بروی جمع بین ضدانی کرده که ثالث دارند یعنی ممکن است در طلوع فجر بخوابد. در این مورد بین خطابین یعنی وجوب نماز و تمشی تعارضی نیست اما بین الاطلاقين تعارض است یعنی اطلاق تجب الصلاة می‌گوید اعم از اینکه تمشی واجب باشد یا نباشد و اطلاق يجب التمشي می‌گوید اعم از اینکه صلاة واجب باشد یا نباشد.

در توضیح و در بیانی عرفی، دقت و ظرافتی به کار می‌برند که در کلام مرحوم آقای خوئی نیست. ایشان می‌گویند وقتی مولا فرمود «تجب الصلاة و يجب التمشي»، عقل می‌گوید اگر مولی هر دو را در زمان واحد بخواهد محال است ولی چون هر کدام لباً مقید به عدم الاشتغال بضد مساوی أو أهم است لذا بین خطابین به جهت وجود این قید لبی تعارضی وجود ندارد یعنی مولی می‌گوید نماز در صورتی واجب است که خارجاً مشغول به امتثال دیگری نباشی و بالعکس. اما از نظر اطلاق عرف می‌گوید تجب الصلاة یعنی به اشتغال تو به تمشی کاری ندارم چون در حال اشتغال به تمشی، اشتغال به نماز هم واجب است و بالعکس^[1].

بعد از بیان عرفی مسئله، در ادامه تخریج فنی و صناعی هم ذکر می‌کنند و می‌فرمایند در مباحث گذشته - صلاة و ازاله - گفتیم تمسک به اطلاق و اینکه مثلاً بگوئیم نماز واجب است «سواء كان الازالة واجباً أم لا»، از قبیل تمسک به عام در شبهه‌ی

مصادیقی مخصص لبی متصل است و تمسک به عام در شبهه‌ی مصادیقی مخصص متصل صحیح نیست. اما در مانحن فیه -جهر و اخفات یا صلاة و تمشی- که تضاد دائمی است این اشکال وجود ندارد چون تضاد دائمی «قرینة عرفیة علی أن المولی ینفی مانعیة الاشتغال بالآخر عن الأمر بهذا».

به بیان دیگر وقتی می‌گوئیم اولاً تجب الصلاة نسبت به تمشی اطلاق دارد و ثانیاً وجوب صلاة لباً مقید به عدم اشتغال به تمشی است یعنی اگر در عالم خارج اشتغال به تمشی پیدا کرد همان وجوب و فعلیت دارد در نتیجه اگر بخواهیم بگوئیم این اطلاق شامل فرض اشتغال می‌شود یا نه، شك می‌کنیم که آیا با فرض اشتغال به تمشی باز نماز واجب است یا نه، اینجا از قبیل تمسک به عام در شبهه مصادیقی مخصص متصل است.

اما در مانحن فیه چون بین جهر و اخفات یا صلاة و تمشی تضاد دائمی وجود دارد همین تضاد دائمی خصوصیتی دارد که در تضاد اتفاقی وجود ندارد یعنی تضاد دائمی قرینه است بر اینکه چون مولا علم به تضاد بین اینها داشته لذا مانعیت اشتغال به دیگری را نفی می‌کند یعنی می‌گوید اشتغال به اخفات مانع از امر به جهر نیست و اشتغال به جهر مانع از امر به اخفات نیست.

وقتی اطلاق ثابت شد، تعارض پیش می‌آید و ما یا باید یکی از این اطلاق‌ها را از بین ببریم مثل بگوئیم از قبیل اهم و مهم هستند یعنی بگوئیم اطلاق دلیل مهم، مقید به عدم اشتغال به اهم است اما اطلاق اهم به قوت خودش باقی است و یا مسئله تساقط را مطرح کنیم و بگوئیم دو اطلاق با هم تعارض می‌کنند و چون هیچ کدام ترجیحی بر دیگری ندارند تساقط می‌کنند.

ایشان در ادامه نکته‌ی مهمی دارند و می‌گویند بعد از تعارض و تساقط دو اطلاق، ترتب من الجانبین محقق می‌شود. می‌فرمایند «یثبت بهما حکمان مشروطان بنحو الترتب من الطرفين» صلاة مترتب بر ترك تمشی و تمشی مترتب بر ترك صلاة است.

در مورد علت مطرح شدن بحث ترتب هم می‌فرمایند «لما قلناه من عدم التعارض بین أصل الخطابین فإن إطلاق کل منهما لحال ترك الاشتغال بالآخر لا معارض له» اطلاق هر کدام از خطابین در فرض ترك اشتغال به دیگری معارض ندارد.^[2]

بررسی کلام مرحوم صدر

در کلام مرحوم صدر دو مطلب قابل تأمل وجود دارد:

الف- تفکیک بین عدم تعارض بین خطابین و وجود تعارض بین اطلاقین.

ب- ترتب من الجانبین نتیجه تساقط باشد.

به نظر ما مطلب اول یعنی اینکه بگوئیم یک خطاب را با قطع نظر از اطلاقش با دلیل دیگر بسنجیم هر چند تصوراً امکان دارد اما از لحاظ اثبات امکان ندارد چون نمی‌شود بین اطلاق و خود دلیل تفکیک کرد یعنی دلیل یا اطلاق دارد و یا ندارد پس اگر دلیل اطلاق داشت باید از ابتدا سراغ همان رفت در نتیجه تفکیک در نسبت سنجی امکان ندارد.

مثلاً در بحث صلاة و ازاله که مسئله تزاحم را درست می‌کنیم مرحوم شهید صدر در مباحث می‌گفتند تا اطلاق نباشد نوبت به تزاحم بین این دو نمی‌رسد یعنی باید بگوئیم نماز واجب است، اعم از اینکه ازاله واجب باشد یا نباشد، ازاله واجب است اعم از اینکه نماز واجب باشد یا نباشد. اما اگر از این دو اطلاق بگیریم چطور می‌توانیم بگوئیم بین این دو دلیل تزاحم وجود دارد؟

ایشان در ادامه و در ضدانی که ثالث دارند، استدلالی برای تفکیک بین عدم تعارض در خود خطاب و وجود تعارض در اطلاقین ذکر می‌کنند که در کلمات مرحوم آقای خوئی نیست. به نظر ما در این بیان دو اشکال وجود دارد:

اشکال اول اینکه وجود قید لبی در جایی است که تراحم اثبات شده باشد در حالیکه در مانحن فیه هنوز وجود تراحم برای ما اثبات نشده و چه بسا بین این دو تعارض واقع شود. ضمن اینکه وجود ثالث برای این دو ضد، مانعیتی برای تعارض ایجاد نمی‌کند. به بیان دیگر ایشان از قیدی که برای موارد تراحم مورد استفاده قرار می‌گیرد، نفی تعارض را استفاده کرده‌اند در حالیکه ابتدا باید اثبات کنند این مورد مسلماً از موارد تراحم است بعد آن قید لبی را بیاورند.

اشکال دوم شبه تهافتی است که در این کلام واقع شده است. ایشان از یک طرف می‌گویند بین خطابین به جهت وجود قید لبی عقلی تعارض نیست اما وقتی می‌خواهند تعارض بین اطلاقین را مطرح کنند می‌گویند نماز حتی در فرض اشتغال به دیگری واجب است. به بیان دیگر اگر قید لبی را از ابتدا می‌آورد و می‌گویند تجب الصلاة عند عدم الاشتغال بضد مساوی دیگر معنا ندارد و نمی‌توانید اطلاق بگیرید و بگویند تجب الصلاة حتی فی فرض الاشتغال.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] بحوث فی علم الأصول، ج 7، ص: 109 و 110: و أما إذا كانا من الضدين اللذين لهما ثالث، كما إذا ورد: تجب الصلاة عند طلوع الفجر. و ورد في دليل آخر: يجب التمشي عند طلوع الفجر مثلاً. و هما ضدان لهما ثالث، فهل يعامل معهما معاملة الخطابات المتزاحمة اتفاقاً فيقال بعدم التعارض بينهما لأن كل واحد منهما مقيد لباً بعدم الاشتغال بالمساوي أو الأهم و لا يعقل أهمية كل منهما من الآخر فاما متساويان في الملاك فيكون الترتب من الجانبين، و إما أحدهما أهم فيكون الترتب من جانب واحد، أو يقع بينهما تعارض؟ ذهب مدرسة المحقق النائيني - قده - إلى الثاني. و الصحيح، وقوع التعارض بين إطلاق الخطابين لا بين أصلهما. أما عدم التعارض بين أصل الخطابين فلأن ثبوت كل منهما مشروطاً بعدم الاشتغال بالآخر لا محذور فيه بعد البناء على إمكان الترتب، و أما وقوع التعارض بين إطلاقيهما فلأن المتفاهم عرفاً ثبوت الإطلاق في كل منهما لحال الاشتغال بالآخر فيكون معارضاً مع إطلاق الخطاب الآخر كما يشهد بذلك الوجدان العرفي.

[2] بحوث فی علم الأصول، ج 7، ص: 109 و 110: و التخریج الفنی لهذا الوجدان العرفی: أن ما ذكر في ما سبق للمنع عن التمسك بمثل هذا الإطلاق في أدلة الأحكام باعتباره تمسكاً بالعام في الشبهة المصداقية لمخصصه اللبي المتصل، غير جار في المقام لأن خصوصية كون التضاد بينهما دائماً بنفسها قرينة عرفية على أن المولى ينفي مانعية الاشتغال بالآخر عن الأمر بهذا، و عليه فلا بد من تطبيق قواعد باب التعارض بين إطلاقي كل من الخطابين لحال الاشتغال بالآخر فإن ثبت ترجيح لأحدهما كان مطلقاً و الآخر مشروطاً بعدم الإتيان به. و إلا فيتساقطان و يثبت بهما حکمان مشروطان بنحو الترتب من الطرفين لما قلناه من عدم التعارض بين أصل الخطابين فإن إطلاق كل منهما لحال ترك الاشتغال بالآخر لا معارض له، كما هو واضح.